

سلب نسبت حق با خلق

فاروق ایزدی‌نیا

از جمله موارد بسیار مهم در هر ظهوری، نسبت یافتن خلق در اثر ایمان بالله با مظهر ظهور است که مایهٔ فخر و مباهات او است. حضرت بهاءالله نیز در کلمات مکنونه عربی به این موضوع اشارتی دارند که مایلند افتخار و اتکاء فرد به حق باشد نه به خودش و نه دون حق.^۱ لهذا، برقراری این نسبت که به آن "نسبه‌الله" اطلاق می‌شود مایهٔ مباهات هر فرد مؤمنی است. اما حفظ آن بسیار دشوار است، زیرا نفس انسان در هر آنی در صدد فریب دادن آدمی است تا او را از حق دور سازد و به مظاهر فریبندهٔ این دنیای دنی و فانی نزدیک نماید.^۲ بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله در مواردی که فرد مؤمن، یا مدعی ایمان، از حد و حدود خود تجاوز نماید، هر گونه نسبتی را سلب می‌فرمایند. این سلب نسبت به طرق گوناگون بیان شده است که معروف‌ترین آنها عبارت "لیس منی" و "لیس منّا" است که در موارد معدودی از قلم مبارک عزّ نزول یافته است. در این وجیزه اشارتی گذرا به موارد مشاهده شده می‌گردد. بدیهی است احتمال دارد موارد دیگری نیز وجود داشته باشد که نویسنده زیارت نکرده باشد.

قطع نسبت در ابتدای ظهور و برقراری نسبه‌الله

هر زمان که ظهوری واقع می‌شود، حبل کلّیه نسبت‌ها قطع می‌گردد و فقط نسبه‌الله برقرار می‌گردد. در این حالت همگان در صُقع واحد خواهند بود. این معنی در کتاب قرآن عزّ نزول یافته است، "فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ.*" (مؤمنون (۲۳)، آیات ۱۰۱-۱۰۳).

جمال مبارک این مطلب را در بعضی از آثار مبارکه تصریح فرموده‌اند. در لوح «هفت پرسش» می‌فرمایند، "حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی، کلّ در یک مقام واقف و حق نطق می‌فرماید به آنچه اراده می‌فرماید. هر یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود، او از اهل جنت مذکور." (دریای دانش، ص ۶۹).

در لوح دیگر می‌فرمایند، "در ایام‌الله کلّ ما سِوَاهِ در صقع واحد قائم و نسائم رحمن از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قمیص رحمانی یافت به حیات ابدی فائز و مادون بما اکتسبت ایدیهیم به نار راجع و امتحانات و افتتانات ملائک ممیزات حقدکه به تفریق و تجمیع مشغولند. این است معنی ما نُزِّلَ مِنْ قَبْلِ و التّازعات غرقاً. مقصود همان ملائکه ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند." (حدیقه عرفان، ص ۶۵).^۳

وقتی نسبت از ماسوی الله قطع شود نسبت با خداوند برقرار گردد که همان نسبة‌الله است. در مناجاتی از قلم اعلیٰ نازل، "قُلِ اللّٰهُمَّ يَا اَلٰهِيْ اِحْمَدُكُ بِمَا جَعَلْتَنِيْ مُقْبِلًا اِلٰى اَفْقِ جُودِكَ و سَمَاءِ فَضْلِكَ و بَحْرِ عَطَائِكَ. كَيْفَ اشْكُرُكَ يَا اَلٰهِيْ بِمَا نَسَبْتَنِيْ اِلٰى نَفْسِكَ بَعْدَ مَا اَنْقَطَعَ كُلُّ نِسْبَةٍ فِىْ اَيَّامِكَ" (نفحات الرحمن، ص ۲۳۰).

در کلام دیگر به قطع نسبت‌ها و بقای نسبت با خدا تصریح دارند، "قَدْ اِنْقَطَعَتِ النَّسَبُ و بَقِيَ نِسْبَةُ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ. اِنَّ مَشِيَّتَهُ اَبُّ الْعَالَمِ و اِرَادَتُهُ اُمُّ بَنِيْ اٰدَمَ" (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۷۵).

*مضمون آیه به فارسی چنین است: پس چون دمیده شود در صور، پس نباشد نسبت‌ها بین آنها روز چنین و نپرسند از یکدیگر. پس آن که سنگین است ترازوهای او پس آن گروه ایشانند رستگاران و آن که سبک است ترازوهای او پس آن گروه آنانند که زیان کردند در نفس‌هایشان در دوزخند جاودانیان. (نقل ترجمه از تفسیر صفی)

در اینجا به نقل بیان مبارک درباره سلب نسبت از هر غیرمؤمنی مبادرت می‌شود، "فيا إلهي أنت تعلم بأني قطعْتُ حبلَ نسبتي مِن كلِّ ذی نسبةٍ إِلَّا مَنْ تَمَسَّكَ بِنَسبتك الکبری فی آیام ظهور مظهر نفسک العلیا باسمک الأبھی و عن کلِّ ذی قرابةٍ إِلَّا مَنْ تَقَرَّبَ إلی طلعَتک النوراء" (مناجاة، ص ۷۷).

لیس منّی یا لیس منّا در ادیان قبل

روایتی از حضرت رسول اکرم نقل می‌شود که اگر کسی سیلی به گونه‌اش زند یا گریبان‌ش را بدرد یا شیون و زاری جاهلانه سر دهد، هر آینه او از ما نیست: "عن عبدالله مسعود رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة»" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۰) البته این حدیث به صورت "من ضرب الخدود و شقّ الجیوب" نیز دیده شده است.

روایت دیگری که به حضرت رسول اکرم نسبت داده شده است در مورد مدح سخاوت و ذمّ بخل است به نحوی که "الجنة دار الأسخیا و الشابّ الفاسق السخیّ أحبّ إلی الله من الشیخ العابد البخیل" فرموده و می‌فرماید، "لیس منّا من وسع الله علیه فلم یوسع علی نفسه و عیاله" (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۲ (پانویس)). این حدیث به نوع دیگر نیز دیده شده است: "لیس منّا من وسع علیه ثمّ قتر علی عیاله" (مستدرک، ج ۲، ص ۶۴۳).

روایتی را به حضرت امام موسی کاظم نسبت می‌دهند که فرمود، "لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کلّ یوم. فإن عمل حسنا إستزاد الله منه و إن عمل سیئا استغفر الله و تاب إلیه." از ما نیست هر کس هر روز محاسبه نفس نکند (و از خود برای کارهایی که در آن روز کرده است، حساب نکشد) تا اگر کار نیکی کرده است بر آن بیفزاید و اگر کار بدی کرده است به درگاه خدا توبه کند (تحف العقول، حدیث ۲۹۲). می‌دانیم که این کلام امام موسی کاظم مبتنی بر بیان حضرت رسول اکرم است. این بیان به دو صورت نقل شده است:

اول حدیثی است که در صفحه ۷۳ جلد ۶۷ بحارالانوار نقل شده که فرمودند، "حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ووزنوها قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر." (خویشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ.)

در حدیث دیگر خطاب به ابوذر می‌فرمایند: "یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابک غذا ووزن نفسک قبل ان توزن..." ای ابوذر، به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند. (امالی طوسی، طبق نقل میزان الحکمة، ج ۱، ص ۶۱۹)

روایتی دیگر نیز از امام محمد باقر روایت شده است که حضرت رسول اکرم در مورد تخفیف نماز و شرب شراب عبارت "لیس منی" را به کار برده‌اند: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضُ، لَا وَاللَّهِ." فرمود: نسبت به نماز بی‌اعتنا مباش و آن را سبک و ناچیز مشمار، همانا که پیامبر خدا هنگام وفات خود فرمود، هرکس نماز را سبک شمارد و یا مسکرات بنوشد از - امت - من نیست و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.

روایتی از حضرت امام رضا نقل شده است که فرمود، "لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَوَكَّأَ دُنْيَاةً لِدِينَةٍ وَ دِينَةً لِدُنْيَاةٍ" (از ما نیست آن که دنیای خود را برای دینش و دین خود را برای دنیایش ترک گوید. (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶)).

اما در آئین مسیحی تنها موردی که این عبد مشاهده کرده است، روایتی است که حضرت عبدالبهاء در دو موضع شفاهی و کتبی بیان فرمودند. در

بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۲۱ ذکر شده است که چون آوازه مرکز میثاق در امریکا پیچید، میرزا شعاع، فرزند ناقص اکبر که در امریکا بود، به خیال مطرح کردن نسبت عنصری اش با حضرت بهاء الله افتاد. اما حضرت عبدالبهاء اعتنایی فرمودند. بعد از آن بود که روزنامه نگاری سؤال از نسبت ظاهری او با جمال مبارک کرد و حضرت عبدالبهاء در جوابش فرمودند، "یک کلمه به تو می گویم و این تا آخر کافی است و بیش از این نه تو سؤال کن و نه من جواب می دهم؛ و آن کلمه بیان حضرت مسیح است که عرض کردند برادران شما به دیدن شما آمده اند؛ فرمودند اینها برادران من نیستند، بلکه برادران و کسان من شما هستید. ابدأ به نسبت عنصری آنها حضرت مسیح اهمیت ندادند. با وجود این منزل من چنین است که هر که خواهی گو بیا و هر که گو برو." و اما بیان کتبی آن حضرت در لوحی است (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۲۱) که می فرمایند، "این نصّ انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوسی هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول ننمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند."

این مطلب در انجیل مرقس (باب ۳، آیات ۳۱ الی ۳۵)، انجیل متی (باب ۱۲ آیات ۴۶ الی ۴۸) و انجیل لوقا (باب ۸، آیات ۱۹ الی ۲۱) درج است.

لیس منی و سایر موارد قطع نسبت در امر مبارک

در بیانات مبارکه موارد معدودی مشاهده شده که با عبارت "لیس منی"، "لیس مناً" یا "نحن بری عنہ" قطع نسبت را مطرح می فرمایند. ناگفته نگذاریم که جمال مبارک کراراً عنوان فرموده اند که آنچه مایه رنج و عذاب ایشان است اعمال ناپسند کسانی است که خود را به ایشان نسبت می دهند و

مرتکب می‌شوند آنچه را که سبب بکای قلب و قلم و کبد ایشان می‌گردد. به عنوان مثال به سه مورد از بیانات مبارکه استناد می‌شود:

در لوحی از قلم اعلی نازل، "یا ایها الناظر الی الوجه این ایام وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت. از بعضی از ظالمین، که خود را به حق نسبت می‌دهند، ظاهر شد آنچه که فرائض صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعد. مع آن که کمال عنایت و عطا درباره شخص معلوم ظاهر و مجری گشت. عمل نمود آنچه را که عین‌الله گریست" (مجموعه اشراقات، صص ۱۱۴-۱۱۵). اشاره به اقدامات محمدعلی اصفهانی است که در ارض اقدس مرتکب منکرات شد و چون طردش فرمودند به استانبول رفت و به ارتکاب منهیات ادامه داد.^۵

در لوح مبارک اشراقات نازل، "إنا أمرنا العباد بالمعروف و هم عملوا ما ناح به قلبی و قلمی اسمع ما نُزل من سماء مشیتی و ملکوت ارادتی لیس حزنی سجنی و ما ورد علی من اعدایی، بل من الذین ینسبون أنفسهم إلی نفسی و یرتکبون ما تصعد به زفراتی و تنزل عبراتی" (مجموعه اشراقات، ص ۷۱)

در کلمات فردوسیة از قلم ابهی نازل، "یا حیدر قبل علی علیک بهائی و ثنائی نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده؛ مع ذلک سبب احزان شده نه فرح و سرور. چه که بعضی از مدعیان محبت طغیان نموده‌اند و وارد آورده‌اند آنچه را که از ملل قبل و علمای ایران وارد نشد. قلنا من قبل لیس بلیتی سجنی و ما ورد علی من اعدائی بل عمل احبائی الذین ینسبون أنفسهم إلی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی. مکرر امثال این بیانات نازل ولکن غافلین را نفعی نبخشید. چه که اسیر نفس و هوئی مشاهده می‌شوند. از حق بطلب کل را تأیید فرماید بر انا به و رجوع تا نفس به مشتیهاتش باقی، جرم و خطا موجود. امید

آن که ید بخشش الهی و رحمت رحمانی کلّ را اخذ نماید و به طراز عفو و عطا مزین دارد و همچنین حفظ فرماید از آنچه سبب تضييع امر او است مابین عبادش" (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۵).^۶

اینگونه اعمال در واقع ناصر اعدای امرالله است (اقتدارات، ص ۱۳؛ لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۰). فی الحقیقه این نسبت نسبت ظاهری است و هر نفسی که "قال بغیر ما ألهمناک او یقول بغیر ما القیناک فهو مجرمٌ بنصّ الكتاب و" حق از آن بری و بیزار است (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۲۵).

۱- تکلم به غیر ما نزل فی الألواح - از موارد مشهور که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده نهی از تکلم به مطالبی است که در الواح نازل نشده باشد. یعنی نسبت دادن آنچه که در کتاب نیامده به حق جلّ جلاله است. این دوگانگی کلام که خلاف اصل وحدت بیان است که در لوح اتحاد نازل شده مایه اختلاف در بین انام خواهد شد. بیان مبارک در کتاب اقدس اینگونه است، "انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکری بین خلقی و ارتفاع کلمتی فی مملکتی اولئک انجم سماء عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین. و الذی یتکلم بغیر ما نزل فی الواحی انه لیس منی ایاکم ان تتبعوا کلّ مدّع اثیم" (بند ۱۱۷).

به نظر می‌رسد جمال مبارک با این کلام از توسل به احادیث و روایات اکیداً ممانعت به عمل آورده‌اند و فقط آنچه را که مکتوب است ملاک اعتبار تعیین فرموده‌اند. هر نفسی که مطلبی را بخواهد بیان کند باید مستند به آثار مبارکه نماید تا مقبول افتد و الا قابل اعتنا نبوده و نیست. حضرت عبدالبهاء در این مقام می‌فرمایند، "در خصوص واردین از ارض اقدس و روایات مرقوم نموده بودید؛ هر روایتی که سند در دست نباشد، اعتماد نشاید. زیرا

اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانی است. نصوص معمولاً بها است و بس" (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۶۰).

حضرت ولیّ امرالله نیز خطاب به احبای امریکا می فرمایند، "بهائیان نباید به خطابات شفاهی که به حضرت عبدالبهاء نسبت داده شده زیاد اهمّیت بدهند مگر در صورتی که خطابات مزبور به شرف صحّه مبارکه رسیده باشد. حضرت بهاءالله این مطلب را به حدّ کافی جهت احبّاء روشن فرموده‌اند که الواح و نصوص الهی معمولاً بها است و بس. ممکن است موضوع روایات بسیار جالب نظر باشد، ولی به هیچ وجه نباید به آن ترتیب اثر داد. این تعلیم مبارک اساسی جمال اقدس ابهی برای این بوده که امر مقدّس بهائی مانند اسلام که در آن به جمیع احادیث و روایات منقوله از حضرت محمّد ترتیب اثر داده می‌شود، فاسد نگردد" (نقل ترجمه از ص ۴۶۱ گنجینه حدود و احکام).

در این مقام اشاره به عبارت «مدّع اثیم» که در انتهای بیان جمال مبارک در کتاب اقدس آمده، گویای آن است که هر نفسی که به تکلم به غیر ما نزل فی الالواح مبادرت نماید، مدّعی مقامی از برای خویشتن است که بالمرّه مردود است و در مقامی او را «شیطان» می‌نامند. در لوحی از جمال قدم چنین نازل، "هر نفسی الیوم مدّعی امری شود و یا ادّعی باطن نماید او شیطان فئه حقّه بوده ... اهل بهاء نفوسی هستند که هرچه را مخالف ظاهر امرالله بینند او را باطل دانند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۸).

آنچه را که اراده الهی بوده خداوند در آثار مبارکه بیان کرده است و در واقع، به بیان مبارک، "اگر نفسی به جمیع کتب عالم بیاید و به غیر ما اراده‌الله تکلم نماید، او از اهل نار در کتاب الهی مذکور است و از قلم اعلیٰ مسطور" (گنجینه حدود و احکام).

بیان مطالب بدون استناد به آثار مبارکه سبب اختلاف بین جمع احباب است. از آنجا که مقصود خداوند ایجاد وحدت است، همین تکلم به غیر آنچه که در الواح نازل شده، یا تأویل یا بدعت گذاشتن سبب اختلاف و در نتیجه حرکت در خلاف جهت مقصود الهی است. حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرمایند، "احباء باید بیدار باشند. هر کسی کلمه‌ای بدون نصّ بگوید، اختلاف بین احباب بیندازد. جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند، یعنی احدی از خود کلمه‌ای نگوید، اجتهاد ننماید. و الا هر کسی بابتی مفتوح نماید و نصّ الهی را تفسیری کند. چون یکی گوید من قوه روح القدس دارم، خوب می‌فهمم فوراً هر کسی گوید من هم دارای روح القدس" (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۴۹ / گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۵۶).

در این مقام به بیان حضرت بهاء‌الله در لوح اتحاد باید استناد نمود که یکی از موارد اتحاد را «اتحاد در قول» بیان می‌فرمایند. وقتی جمیع نفوس بر مبنای سند واحد، یعنی آنچه که در کلام الهی نازل شده، استناد نمایند، اختلاف بیان مشاهده نخواهد شد: "اتحاد در مقامی اتحاد در قول است؛ و این بسیار لازم است. مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری به اختلاف سخن گویند، سبب اختلاف شود و خود و سائرین از نعمت اتحاد، که از قلم مولی‌الایجاد نازل شده، محروم و ممنوع گردند. از جمله ناصر حق بیان بوده و هست" (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۸۹).

در این مقام باید به نهی از تأویل و تفسیر نیز اشاره شود. تأویل در امر بهائی توسط افراد احباء ممنوع است. البته هر نفسی می‌تواند برداشت و استنباط خود را با ذکر این که نظر شخص او است بیان کند، چه که حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "مادامی که شخص صریحاً بگوید که آنچه اظهار

می‌دارد نظریات خصوصی اوست، نباید آزادی او را در اظهار عقیده شخصی محدود نمود. در حقیقت این قبیل توضیحات اغلب مفید واقع می‌شود و بدان وسیله بهتر می‌توان به تعالیم الهی پی برد. خداوند به انسان قوه عاقله عطا فرموده که از آن استفاده شود نه آن که عاطل و باطل ماند؛ اما در ادامه کلام توضیح می‌فرمایند که "آیات الهیه منزله واجد مرجعیت مطلقه" است و آحاد احباء باید بکوشند "خود را به آن میزان اعظم نزدیک ساخته و در موقع توضیح و تبیین مطالب با استشهاد از بیانات مبارکه علاقمندی خویش را نسبت به آیات الهی نشان" دهند. لهذا باید بین این دو تعادلی ایجاد کرد، زیرا "انکار مرجعیت آیات منزله کفری است صریح و جلوگیری کامل از اظهار عقیده شخصی درباره آیات مبارکه امری است قبیح" (نظامات بهائی، یا بهائی پروسیجر، طبع لجنه ملی نشر آثار امری (ایران)، بدون تاریخ طبع، ص ۳۱-۳۲).

اما تأویل بدان معنی که شخصی اظهار دارد که مقصود از بیان مبارک این یا آن است، به کلی ممنوع است. جمال مبارک صریحاً می‌فرمایند، "کلمه الهیه را تأویل نکنید و از ظاهر آن محجوب نمانید. چه که احدی بر تأویل مطلع نه إلا الله و نفوسی که از ظاهر کلمات غافل اند و مدعی عرفان معانی باطنیه، قسم به اسم اعظم که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود. طوبی از برای نفوسی که ظاهر را عامل و باطن را آمل اند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۳).

البته حضرت عبدالهء تأیید می‌فرمایند که برخی از نصوص نیاز به تأویل دارد، "و اما نصوصی که از کتب مقدسه اخراج نموده بودید، آنچه به علم و عقل و حکمت الهیه مطابق آن نصوص به حسب ظواهر است و اما نصوص دیگر کلّ تأویل دارد و تأویل مطابق عقل و علم و حکمت

است" (همان مأخذ). اما، به نصّ صریح حضرت بهاء‌الله در ایقان شریف، "این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننماید" (ص ۱۱ طبع آلمان / ص ۱۴ طبع مصر).

در بند ۱۰۶ کتاب اقدس نیز هر نفسی را که به تأویل آیات الهی پردازد از جمله زیانکاران در کتاب الهی بر شمرده‌اند. همچنین در بارهٔ نهی از تأویل نگاه کنید به کتاب اقتدارات، ص ۲۸۲.

۲- احکام و حدود الهی برای اجرا نازل شده است و این معنی در آثار مبارکه تصریح شده است. در تجلیّی اوّل از لوح تجلیّات می‌فرمایند، "تجلیّی اوّل ... ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلیٰ نازل گشته." عمل به آنچه که در کتاب نازل شده سبب حفظ وحدت بین احبّای الهی می‌گردد و اگر هر نفسی به هوای خود به کاری مشغول گردد که خلاف اوامر منزله باشد، البتّه سبب اختلاف گردد. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "قل یا قوم لا تختلفوا فی امرالله. أن اتبعوا ما أمرتم فی کتاب مبین. ایاکم أن یمنعکم اعمالُ الذین یدعون الإیمان. إن الذی تجاوزَ عن حدودی إنه لیس منّی إلا بأن یتوبَ إلی الله الغفور الکریم" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷). مدعیان ایمان چه بسا که اعمالی را مرتکب می‌شوند که سبب دوری برخی نفوس از ساحت حق گردد. اینگونه افراد به بیان حق، "خود را به حق نسبت می‌دهند و به اجنحهٔ نفس و هوئی طائرند از حق نبوده و نیستند" (همان مأخذ).

در کلام دیگر از اینگونه نفوس اعلام برائت می‌فرمایند، "و أمّا ما سئلت فی أوامرالله فاعلم بأنّ کَلِّما حُدِّد فی الکتاب حقّ لا ریبَ فیهِ و علی کلّ فرضٍ بأنّ یعملوا بما نُزِّل مِن لَدُن مَنزِلِ عَلِیم و مَن یترکه بعدعلمه به

إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ عَنْهُ وَنَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُ. لِأَنَّ أَثْمَارَ الشَّجَرَةِ هِيَ أَوْامِرُهُ وَ
 لَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْهُ إِلَّا غَافِلٌ بَعِيدٌ" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۵۶).
 نسبت دادن خود به حق و عدول از اوامر او نزد حق البتّه مقبول واقع نشود.
 این نسبت ناقص است و دالّ بر غفلت از حق مگر آن که با عمل اثبات
 گردد. جمال قدم می‌فرمایند، "بسا نفوس که خود را به حق نسبت
 می‌دهند و لکن از حق بسی غافلند. چه که نسبت به قول تمام نشود و
 صادق نیاید. البتّه هر دعوی را برهان باید و هر ادّعا را حجّتی شاید.
 پس کسانی که خود را به حق منسوب می‌دارند البتّه باید آثار تقدیس از
 فعلشان ظاهر شود و نضره نعیم از وجهشان مشاهده گردد" (گنجینه
 حدود و احکام، ص ۵).

۳- سفک دماء. در این ظهور یکی از مصادیق فساد قتل نفس و ریختن
 خون است. کسی را که حق خلق کرده و عمارت و مصنوع خداوند است،
 چه کسی به خود حق می‌دهد که او را از نعمت حیات محروم سازد؟ هر
 انسانی عالم کبیر محسوب می‌شود و اگر کسی دست به قتل احدی بزند،
 گویی اقدام به قتل تمام عالم کرده است. این معنی در قرآن کریم نیز تصریح
 شده است. جمال قدم می‌فرمایند، "اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ مِنْ
 بَعْدِ إِصْلَاحِهَا وَ لَا تَرْكَبُوا الْفَحْشَاءَ. طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ كُلِّ مَا حُرِّمَ فِي
 كِتَابِ اللَّهِ الْعَظِيمِ. أَيَاكُمْ أَنْ تَسْفِكُوا الدَّمَاءَ وَ الَّذِي سَفَكَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ
 وَ كَانَ اللَّهُ بَرِيءٌ مِنْهُ وَ هَذَا مَا نُزِّلَ فِي أَوَّلِ مِینَ مَلَكُوتِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ. أَيَاكُمْ أَنْ تَرْكَبُوا مَا يَكْرَهُهُ عَقُولُكُمْ وَ أَفْنَدْتُمْ اتَّقُوا اللَّهَ يَا
 مَلَأَ الْمُعْرَضِينَ" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۰، به نقل از کتاب بدیع). در بیان
 دیگر نازل، "قُلْ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ
 لَا تَسْفِكُوا الدَّمَاءَ إِنَّهُ حُرْمٌ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ وَ فِي هَذَا الرَّقِّ الْمُنشُورِ"
 (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۳۳).

جمال قدم در کتاب اقدس (بند ۷۳) تصریح می‌فرمایند که بنایی را که خداوند ساخته است به دست ظلم و ستم و سرکشی تخریب نکنید. هیکل مبارک در مقام سؤال می‌فرمایند که آیا کسی را که خداوند به روحی از جانب خود حیات بخشیده می‌کشید، و آن را خطایی عظیم نزد خداوند تلقی می‌فرمایند. در بیان دیگر خودشان را از چنین شخصی به کلی بری می‌دانند و نسبت را سلب می‌کنند، "إِنَّ الَّذِينَ يَسْكَونَ الدِّمَاءِ ... نحنُ بُرَاءٌ مِنْهُمْ وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يَجْمَعَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ لَا فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ" (نقل در تویعات مبارکه، ج ۳ (۱۹۴۸-۱۹۲۲)، ص ۲۵).

در کنار سلب نسبت در هنگام قتل نفس، جمال مبارک به طرق مختلف احبّاء را هدایت می‌فرمایند که قتل را به کلی از مخیله خود برانند. فی‌المثل می‌فرمایند، "بگو ای احبّای الهی فخر شما به کشتن نفوس نبوده، بلکه فخر در احیای نفوس پژمرده بوده" (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۳۶)؛ یا "بگو قتل نفس دلیل مردی و مردانگی نیست؛ اگر قادرید نفوس پژمرده و مرده را به نفحات رحمانیه تازه و زنده نمایید" (همان، ص ۳۶).

نهایتاً کشته شدن را بر کشتن ترجیح می‌دهند، "قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبّای الهی کشته شوند نزد این عبد محبوب‌تر از آن است که به نفسی تعرّض نمایند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۹۳)؛ و "قسم به جمال که اگر احبّایم کشته شوند بهتر است از سفک دم نفسی" (نقل در تویعات مبارکه، ج ۳ (۱۹۴۸-۱۹۲۲)، ص ۲۵). این نکته در لوح سلطان نیز بیان شده است (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۴). در لوح ناپلئون افراد مرتکب سفک دماء را متجاوز از اوامر الهی می‌دانند (همان، صص ۱۱۰-۱۰۹).

۴- شرب افیون. از جمله مواردی که شدیداً در امر بهائی نهی شده شرب افیون است. بیان حق در کتاب مستطاب اقدس چنین است، "قد حرم علیکم شرب الأفیون إنا نهیناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الكتاب. و الذی شرب إنّه لیس منی. إتقوا الله یا اولی الألباب" (بند ۱۹۰).

حضرت عبدالبهاء در لوح تنزیه و تقدیس در این باب به تصریح سخن گفته‌اند: "أما مسألة افیون کثیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله به صریح کتاب اقدس محرم و مدموم و شربش عقلاً ضربی از جنون و به تجربه مرتکب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می‌بریم از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسانی است و سبب خسران ابدی. جان انسان را بگیرد، وجدان بمیرد، شعور زائل شود، ادراک بکاهد، زنده را مرده نماید، حرارت طبیعت را افسرده کند. دیگر نتوان مضرّتی اعظم از این تصوّر نمود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۶).

در مقام دیگر نه تنها مصرف کننده، بلکه خریدار و فروشنده آن را نیز محروم از فیض و عنایت الهی می‌دانند (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۲۳) و حتی کشت آن را نیز جز برای معالجه ممنوع می‌دانند (همان، ص ۴۳۵). در مقام حیرت می‌فرمایند، "تریاک نفوس را از خاک پست تر کند و از عظم رمیم پوسیده‌تر. سبحان الله چه قدر عجیب است و چه قدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده گرداند و جز ضرر ثمر و اثر نبیند. با وجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد. واللّه الذی لا اله الا هو اگر انسان زنده در قبر نشیند بهتر از آن است که مرتکب شرب افیون شود و مظهر الجنون فنون گردد...الیوم در آستان مقدّس اعظم محرّمات شرب تریاک است. اعاذنا الله و ایاکم عن هذا الصّرّ العظيم و البلیة الّتی هادمة للبنیان الجسیم" (همان، ص ۴۳۴).

سلب نسبت را که در بیان جمال مبارک به صراحت بیان شده، حضرت ولیّ امرالله نیز تکرار می‌فرمایند، "شرب واستعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نه و در زمره مؤمنین داخل نیست" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴).

۵- امر کردن به معروف و خود عامل نبودن. مصطلح است که می‌گویند کسی که خود به امری عامل نیست نباید دیگران را به آن امر یا از ارتکاب به عمل مکروه نهی کند. این معنی در کلمات مکنونه تصریح شده است، "یا ابن الرّوح أیقن بأنّ الذی یأمرُ النَّاسَ بالعدل و یرتکبُ الفحشاء فی نفسه إنّهُ لیس متّی ولو کان علی اسمی."

جمال قدم کسانی را که واعظ غیرمتعظ باشند، یعنی دیگران را به اعمالی توصیه کنند که خودشان عامل نیستند، به نفوسی تشبیه می‌کنند که رجای ظهور الهی را دارند اما هنگام ظهور او از حضرتش روی بر می‌گردانند، "یا قوم إن تقولوا ما لاتفعلوا فما الفرقُ بینکم و الذین قالوا ربنا الله فلما أتى فی ظلّ الغمام أعرضوا و استکبروا علی الله العزیز العظیم" (لوح ناپلئون سوم، الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۹).

در مقام مثال، کسانی را که دیگران را به اعمال حسنه دعوت می‌کنند و خود را فراموش می‌نمایند، به چراغی تشبیه می‌کنند که می‌سوزد و دیگران را روشنی می‌بخشد، اما خود او با سوختن نابود می‌شود. اگر احیاناً تأثیری در قول چنین نفوسی باشد، در اثر کلمات الهی است، نه در وجود خود او، "ایاکم یا قوم لاتکوننّ من الذین یأمرون النَّاسَ بالبرّ و ینسون أنفسهم؛ اولئک یکذبهم کلّما یخرج من افواههم ثمّ حقایق الأشياء ثمّ ملائکة المقربین و إن یؤثر قول هؤلاء فی احد هذا لم یکن منهم بل بما قدر فی الکلمات من لدن مقتدر حکیم و مثلهم عندالله کمثل السراج یتسّیء منه العباد و هو یحترق فی نفسه و یكون من المحترقین." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۳)

در این فقره از کلمات مکنونه به ارتکاب فحشا اشاره شده است. در بیانی به تبیین آن می‌پردازند، "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض من جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأطهر الأمتع اللمیع." (مائدة آسمانی، ج ۴، ردیف ف، باب ۱)

اگر کسی بخواهد دیگران را هدایت کند، اول باید خود عامل باشد، سپس در مورد دیگران اقدام نماید که فرمود، "قد كتب الله لكل نفس تبليغ امره و الذي أراد ما أمر به ينبغي له أن يتصف بالصفات الحسنة أولاً ثم يبلغ الناس لتنجذب بقوله قلوب المقبلين و من دون ذلك لا يؤثر ذكره في أفئدة العباد... ان الذين يظلمون و يأمرون الناس بالعدل يكذبهم بما يخرج من افواههم اهل الملكوت و الذين يطوفون حول عرش ربكم العزيز الجميل" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۰).

در واقع هر نفسی که بخواهد قیام به نصرت امرالله نماید، ابتدا باید قلب خود را در تسخیر کلام حق درآورد و سپس به دیگران پردازد. این معنی در لوح سلطان تصریح شده است، "هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۵).

۶- فساد در ارض بعد از اصلاح. می‌دانیم که هر مظهر ظهوری برای رفع مفاسد و اصلاح عالم مبعوث می‌گردد. این معنی در کلام حضرت بهاءالله که برای اصلاح عالم آمده‌اند و احبای ایشان نیز مأمور به اصلاح عالمند تصریح شده است. در لوحی از قلم اعلیٰ نازل، "جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. لعمرالله شئونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اول، ص ۱۴۰). در آیه ۵۵ سوره اعراف نیز این معنی تصریح شده است. لهذا هر نفسی که دست به فساد بزند البتّه مخالف اراده الهی عمل کرده و از او سلب نسبت

می‌شود. بیان حق چنین نازل شده است، "ایاکم أن تُفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها و مَنْ أفسد لیس منّا و نحن براءٌ منه. کذلک کان الأمر من سماء الوحی بالحقّ مشهوداً" (اقدس، بند ۶۴).

در واقع می‌توان گفت که از همان لحظه‌ای که مظهر ظهور الهی مبعوث می‌گردد، جریان اصلاح عالم شروع می‌شود و هر نفسی که در خلاف جهت اراده الهی و مظهر ظهورش قدم بردارد، در جهت فساد یا ممانعت از اصلاح قدم برداشته است و لهذا نسبتش با خداوند سلب می‌گردد.

۷- ارتکاب زنا و لواط و خیانت. این اعمال شیطانی در شأن انسان نیست. انسان منسوب به رحمن است و باید به صفات رحمانی مزین شود که قابل و لایق دخول در ملکوت الهی گردد. بدین لحاظ است که از مرتکبین اینگونه اعمال شنیعه سلب نسبت می‌گردد. حق می‌فرماید، "قل قد حُرّم علیکم الزّنا و اللّواط و الخیانة. أن اجتنبوا یا معشر المقبلین. تالله قد خلقتّم لتطهیر العالم عن رجس الهوی. هذا ما یأمُرکم به مولی الوری إن أنتم من العارفین. من ینسب نفسه إلی الرّحمن و یرتکب ما عمل به الشّیطان إنّه لیس منّی" (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱۳ / گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۸).

۸- اعراض از مظهر حق. نفسی را که خداوند ظاهر می‌فرماید و به او اقتدار و اختیار عنایت می‌کند کلامش همان کلام حق است و البته هر نفسی که عصیان نماید و سرکشی کند، نسبتی با حق نتواند داشته باشد. کلام حق (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۳) چنین عزّ نزول یافته است، "شهدالله أنّه لا إله إلا هو و الّذی ظهر بالحقّ إنّّه لمخزنُ قدرتی و مکمن اقتداری و مظهر غیبی لعبادی و بحر علمی لبریتی و سماء مشیتی المهیمنة علی العالمین. من فاز به فاز بكلّ الخیر و الّذی أعرض إنّّه لیس منّی و غفل عنی و کفر بآیاتی الّتی نُزلت من افق امری المبرم المنیر. طوبی لمن

فاز اليوم بأنوار وجهي و استظلّ في ظلّ عنایتی و سكن في جوار رحمتی و سمع ندایي الأبدع الأمتع العزیز المنیع. " این معنی در لوح دیگری نیز به گونه دیگر بدون ذکر "لیس منی" نازل شده اما همان معنی از آن مستفاد می‌شود: "شهدالله أنه لا إله إلا هو و الذي ظهر إنه لمطلع أمری بین عبادی و مشرق وحی لمن فی السموات و الأرضین و الذي آمن به آمن بنفسی و قام علی ذکری و نصر امری و الذي أعرض إنه كان مُعرضاً عنی فی أزل الآزال كذلك قضی الأمر من قلم قضائی فی لوح ما أطلع به أحدٌ إلا علمی الذي أحاط الكونین" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۵۴).

۹- ارتکاب فحشاء به معنی اعراض از حق. حضرت بهاءالله در معنی بغی و فحشا می‌فرماید که "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف علی امری بعد الذي أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمتع اللمیع." (مائده آسمانی، ج ۴، ردیف، باب ۱). با توجه به این معنی می‌توان پی برد که معنی فحشاء در بیان زیر چیست و چرا مرتکب آن در زمره اهل بهاء محسوب نمی‌شود، "قل الذين ارتكبوا الفحشاء و تمسکوا بالدنیا إنهم لیسوا من اهل البهاء هم لو یردون وادياً من الذهب یمرون عنه کمر السحاب و لایلتفتون إلیه ابدأ. ألا أنهم منی لیجدن من قمیصهم أهل ملاً الأعلى عرف التقدیس و یشهد بذلك ربک و من عنده علم الكتاب و لو یردن علیهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لایرتد إلیهن أبصارهم بالهوی. أولک خلقوا من التقوی كذلك یعلمکم قلم القدم من لدن ربک العزیز الوهاب" (کتاب مبین، خط جناب زین‌المقربین، ص ۱۵۳). این معنی در لوح ذبیح نیز عز نزول یافته است، "اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب مرور کنند، نظر التفات به آن نمایند و اگرچه

جميع نساء ارض به احسن طراز و ابدع جمال حاضر شوند، به نظر هوی در آنها نظر نکنند." (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹).

۱۰- تمسک به اسمی از اسماء و اعراض از موجد اسماء. واقفیم که به بیان حق بعد از طی کردن دو پله از سه پله‌ای که انسان را به حق می‌رساند، یعنی روی برگرداندن از این دنیا، اعراض از آخرت و ما قدر فیها، باید از اسماء و ملکوتها نیز گذشت.^۶ با توجه به این که اسماء قمیصی هستند که خداوند به هر نفسی که بخواهد اعطاء می‌کند و از هر نفسی که بخواهد می‌گیرد، لهذا به تنهایی قابل اعتنا نبوده و نیستند و هر نفسی که به اسمی تمسک نماید و از موجد اسماء اعراض کند، البته نسبتی با حق نخواهد داشت، بقوله تعالی، "مَنْ تَمَسَّكَ بِاسْمٍ مِنَ الْأَسْمَاءِ مُعْرِضًا عَنْ مَوْجِدِهَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَكَانَ اللَّهُ بَرِيئًا مِنْهُ." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۳)

۱۱- اکل اموال ناس: "انّ الذّین یفسدون فی الأرض و یتصرّفون اموال النّاس و یدخلون البیوت من غیر الإذن انّی برئٌ منهم." (کتاب مبین، ص ۱۶۲). و در بیان شناعت این عمل می‌فرمایند، "بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائره السوء و عذاب الله المقتدر القدير ... بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمایید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبه شوید؛ اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بوده، حمل این زحمات به چه جهت شده؛ هر سارق و فاسقی به این اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده." (لثالی حکمت، ج ۳، صص ۳۷۳-۳۷۴).

جالب است که جمال مبارک از خداوند می‌خواهند که ابداً نه در این جهان و نه در عالم بعد ارتباطی با اینگونه نفوس نداشته باشند، "انّ الذّین یسفکون الدّماء و یأکلون اموال النّاس بالباطل نحن برآءٌ منهم و نسأل الله أن

لا یجمع بیننا و بینهم لا فی الدنیا و لا فی الآخرة" (نقل در توقیعات مبارکه (۴۸-۱۹۲۲)، ج ۳، ص ۲۵).

۱۲- توجه بدون اجازه به ارض اقدس. اگرچه این مورد شاید مربوط به زمان حضرت بهاءالله بوده باشد، اما بیانات مبارکه نشان می‌دهد که بعدها نیز عزیمت به ارض اقدس همواره موکول و منوط به اجازه مرکز امر بوده و تخطی از آن جائز نبوده و نیست. در لوح مبارک حضرت بهاءالله که این نکته تصریح شده، نکات مرتبط دیگری نیز وجود دارد؛ بدین لحاظ تمام لوح مبارک نقل می‌گردد:

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار دوست لساناً دعوی دوستی نماید و فعلاً مرتکب شود امری را که ضَرَّ آن به محبوب راجع شود. آیا بر چنین نفس چه لایق و سزاوار است؟ آیا کلمه دوست بر او اطلاق می‌شود و یا به اسم حبیب در نزد محبوب مذکور است؟ لا وَ رَبِّ العرشِ العظیم. دوست صادق آن است که از کوثر محبت دوست چنان سرمست شود که جز رضای او نخواهد. یعنی از خود آملی و خواهشی و خیالی نداشته باشد و کلّ را در رضای دوست فانی مشاهده نماید. حرکت نکند مگر به اذن او و نخواهد مگر آنچه را که رضای او در اوست. قسم به آفتاب افق توحید که از مشرق تفرید مُشرق است که توجّه احبّاء به این شطر ضَرُّش بر اصل شجره وارد. إِذَا یشهدُ لسانی بَأَنَّ الذی توجّهَ إلی هَذَا أَلْشَطْرِ بَعْدَ مَا رُقِمَ فی هَذَا أَللّوْحِ إِنَّه لیسَ مِنّی و کفی بالله شهیداً. ای دوستان تا چند در غفلتید؟ آخر تفکر نمایید؛ عاقبت امور را در اول هر امری مشاهده کنید. این معلوم و محقق است که کمال محبت به هر یک داشته و داریم و اگر مصلحت امر مشاهده می‌شد البته خود احضار می‌نمودیم. بشنوید وصیت مشفقانه را. بی رضا حرکت نکنید و از هر نفسی مطمئن باشید. امساک لسان

لازم. به دو کلمه حرف محبت آمیز فریب مخورید و از مقبلین مشمرید. امر این مقرّ بسیار شدید است، سهل بدانید. نَسَأُ اللّٰهَ بِأَنْ يُوقِّعَكُمْ عَلَى الصَّلَاحِ وَ الإِصْلَاحِ وَ يَجْعَلَكُمْ مِنَ الَّذِينَ أُخْتَارُوا مَا أُخْتَارَ لَهُمُ اللّٰهُ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۶۵، صص ۲۳۱-۲۳۴)

این معنی در دیگر آثار مظهر ظهور و مبین آیات نیز مشاهده می شود. فی المثل در بیانی از حضرت بهاء الله شرایط شخص زائر ارض اقدس چنین ذکر شده است، "شرائط نفوسی که به اذن فائزند این است که اوّل صحت مزاج، صحت بدن؛ ثانی اسباب سفر از نقل و غیره؛ و شرطی که اعظم شرایط است تحصیل اذن است در محلّ و مقام. و اگر کلّ موجود باشد و حکمت اقتضاء ننماید، حرکت و توجّه جائز نه." (امر و خلق، ج ۴، ص ۱۳۹) یا در بیانی دیگر مذکور، "اگر حکمت اقتضاء نماید و یا مصلحت منافی نباشد، در توجّه به شطر سجن باسی نه" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۱۳)

حصول اذن منوط است به حکمت. رحمت حق در حدی است که اگر کسی نیت تشرف به حضور نماید و حکمت اقتضاء ننماید، اجر لقای مظهر ظهور برای او ثبت می گردد: "اذن حضور معلق است به مقتضیات حکمت. اگر اقتضاء نماید توجّه نمایند و الا نَسَأُ اللّٰهَ تَعَالَىٰ أَنْ يَكْتُبَ لَكَ أَجْرَ لِقَائِهِ وَ الْحُضُورَ أَمَامَ مَشْرِقِ آيَاتِهِ وَ مَطْلَعِ بَيِّنَاتِهِ." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۲۰۹).

از حضرت عبدالبهاء نیز موارد مشابه مشاهده شده است. فی المثل در بیانی مذکور، "عبدالبهاء نهایت اشتیاق را به ملاقات شما دارد. ولی این ایام حکمت اقتضاء نمی نماید و ما در جمیع الواح مأمور به حکمتیم و نفس خدمت عین شرفیابی است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۸۷)

در یکی از آثار حضرت ولی امرالله مشاهده شد که فردی را به این علت از جمع اهل بهاء اخراج فرمودند، "در موضوع فرزند فرمودند بنویس: این شخص بد اخلاق و پست فطرت اخیراً مخالف دستور این عبد مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته. تلغرافاً راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخابره گردید. به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند مخابره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه؛ تمرّد و مخالفت نتایجش وخیم است." (توقیع مورّخ ۱۵ شهرالکلمات ۱۰۳ بدیع، منتخبات توقیعات، طبع ۱۰۵ بدیع، ص ۳۹). البته، پدر این شخص چون به انذارات توجه نمود و با پسر معاشرت مستمر داشت، او نیز به سرنوشت پسر دچار شده از جامعه اخراج گردید. (همان مأخذ، ص ۴۱)

۱۳- اختلاف: اگرچه تجاوز از حدود و احکام الهی و آنچه را که برای جامعه بشری صلاح دانسته است به انحاء مختلف نهی شده است، اما، در مواردی ضرر خودداری از اجرای اوامر به قدری شدید است که لطمه به اصل شجره، یعنی هیکل امرالله، وارد می‌آورد. در خصوص نهی از اختلاف بین احبّاء این کلام جمال مبارک وارد که به سلب نسبت منجر می‌شود، "قل یا قوم لا تختلفوا فی امرالله؛ أن ابتغوا ما أمرتم فی کتاب مبین. ایاکم أن یمنعکم أعمال الذین یدعون الایمان. إن الذی تجاوز عن حدودی إنه لیس منی" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷)

در این باب بیانات لاتحصی از قلم قدم نازل. در سورة الصبر اشارتی ظریف دارند که، "لا تختلفوا فی امرالله ثم اجتمعوا علی شاطی عرّ منیعا" (ایام تسعه، ص ۲۷۶) و به این ترتیب همگان را به وحدت و یگانگی در شاطی بحر اعظم دعوت می‌فرمایند. اجتماع در کمال وحدت بر شاطی بحر اعظم جز با رجوع به فطرت پاک اصلیه میسر نیست: "مقصود، صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیه خود به شاطی

بحر اعظم وارد شوند." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۳۶۸). موضوع فطرت اصلیه مکرراً در آثار مبارکه مطرح شده است و آن خلقت پاک اولیه انسان است. حتی در موردی حضرت بهاء الله انحراف نفوس از فطرت اصلیه را عدم قابلیت آنها در استماع کلام الهی تعبیر می فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود، یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی شد، چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲)

۱۴- ارتکاب اعمال شیطانی: به عبارتی می توان گفت که این مورد در بر گیرنده تمام موارد دیگر است. اما چون به طور اخصّ بیان شده است به کلام مبارک حضرت بهاء الله استناد می گردد. هیکل مبارک نسبت به نفوسی که ادعای ایمان می کنند و خود را به حق نسبت می دهند و بعد اعمال شیطانی مرتکب می شوند حسّاسیت نشان می دهند. در این بیان از قلم قدم جاری، "من ینسب نفسه الی الرحمن و یرتکب ما عمل به الشیطان انه لیس منی" (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۲۲، ص ۱۵۹)

۱۵- میل به شهوات نفسانیه: در این مقام جمال مبارک از عبارت «لیس منی» استفاده نکرده اند، ولی سلب نسبت را به نوعی بیان فرموده اند. البته شهوات نفسانیه را به هر گونه عملی که مابینت با آثار مبارکه داشته باشد می توان تعبیر نمود. در موضوع شهوت بیان مبارک چنین است، "هر نفسی از او آثار خبائث و شهوت ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست." (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹). این به نوعی سلب نسبت است. البته در مقام دیگر نیز جمال قدم همین سلب نسبت را با بیانی که گستره وسیع تر دارد مطرح کرده اند: "بعضی از نفوس که خود را به حق نسبت می دهند و به اجنحه نفس و هوی طائرنند، از حق نبوده و نیستند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۸۷).

در خاتمه این بیان حضرت بهاءالله زب این ورق می‌گردد که حکایت از قطع جمیع نسبت‌ها و تحکیم نسبت الهی می‌کند:

"مدعیان محبت بسیار و لکن اهل وفا که فی الحقیقه به افق اعلیٰ ناظر باشند بسیار کم مشاهده می‌شود، مگر نفوسی که به توفیقات الهیه از عالم ترابیه گذشته‌اند و به شطر ربّ الأرباب توجه نموده‌اند. چه مقدار از نفوس که منتظر ظهور بودند و چون افق عالم به نیر اعظم منور شد کلّ محتجب ماندند إلاّ من شاءالله. ای أمةالله به حبل محبت الهی متمسک باش به شأنی که احدی قادر بر فصل نباشد. به کمال فرح و سرور به ذکر مالک ظهور مشغول باش. جمیع نسبت‌ها الیوم مقطوع و مردود است، چه که ایام، ایام نسبةالله است. هر که به این نسبت فائز شده، او از اهل فردوس اعلیٰ بوده و خواهد بود. شکر کن محبوب عالم را که به حبس فائز شدی و به ذکرش مذکور گشتی." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۲).

یادداشت‌ها

- ۱- "یا ابن الرّوح ما قدّر لك الرّاحة إلاّ بإعراضك عن نفسك و إقبالك بنفسی. لأنّه لا ینبغی أن یكون افتخارك باسمی لا باسمك و اتكالك علی وجهی لا علی وجهك. لأتی وحدی أحبّ أن أكون محبوباً فوق كلّ شیء." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۱۹).
- ۲- در بیانی از قلم اعلیٰ نازل، "لم یکن لكم أعداء إلاّ أنفسكم؛ فاعرفوها یا قوم ایتکم أن تغفلون. إنّها لا تسکن ابدأ. إذا تُطعمَ یزداد لهیبها و إذا تمنع یشدّ حرصها. قد أفلح من زکیها باسم ربّه المقتدر المهیمن القیوم. قل أن انحرورها یا قوم فی سبیلی هذا حقّ القربان فی حبّ"

الرَّحْمَنُ وَ لَا يُعْقَلُهُ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ." (کتاب مبین، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص ۳۹۰).

۳- همچنین نگاه کنید به آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۲۳۰ و ۳۵۴.
۴- مسکن الفؤاد شهید ثانی، ص ۱۰۸؛ و مسند احمد ۳۸۶/۱؛ و الذکری، ص ۷۲؛ و مستدرک ۴۵۲/۲؛ و جواهر الکلام ۳۷۰/۴؛ و مسند احمد بن حنبل ۳۸۶/۱.

۵- جمال مبارک در حق او فرموده‌اند، "قد اشتعل الظّالم بنار الحرص و الهوی و البغی و الفحشاء و ارتکب ما ناحت به الأمانة و بکی عبادةً مکرّمون... سبحان الله نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر در باره اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود، چون دارای زخارف دنیا شد، اول سیف جفا بر معین و ناصر و مؤید خود وارد آورد و بعد بر اولیا و دوستانش" (آیات بیّنات، صص ۳۱۳-۳۱۴).
همچنین نگاه کنید به اقتدارات، صص ۱۵ و ۱۲۶ / آیات بیّنات، ص ۱۱۶ (لوح ۱۰۸)، ص ۳۱۴.

۶- همچنین نگاه کنید به اقتدارات، صص ۱۱-۱۲، ۳۲۶ / آیات بیّنات، ص ۱۷۸ / اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۷۰ / کتاب مبین، خط جناب زین‌المقرّبین، ص ۲۷۳، ص ۱۵۲، ص ۱۶۲ / آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۶۷ / لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۹۳، ۲۳۴.

۷- جمال مبارک در لوحی می‌فرماید، "ثمّ اعلم بأنّ نُصِبَ بیننا و بین العباد سلّمٌ و له ثلاث درجات: الأولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانیة بالآخرة و ما قدرّ فیها و الثالثة تذکر بالأسماء و ملکوتها و منّ جاز عن هذه المقامات یصلُ إلی ملیک الأسماء و الصّفات اقربُ منّ حین. ایاکم یا اهل البهاء لاتعظّلوا أنفسکم علی هذه المواقف ثمّ مروا عنها کمرّ السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقرّبین." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶؛ و ج ۸، ص ۱۲۰).